

بیگما

شماره دهم

دی ۱۳۲۹

سال سوم

مجتبی مینوی

شیوه فارسی نویسی

-۲-

سیصد سال است که تئاتر و نمایش جزء زندگانی عمومی فرانسویها و انگلیسها و آلمانها شده است. وقتی که نمایش میروند می بینند که بعضی از آکرها کارشان (یا «رلشان») مهمتر از کار ورل بعضی دیگر است، و در هر نمایشی یکی دو نفر هستند که از همه بالاترند (یا «رلشان مهمتر است»)، کم کم معتاد شده اند بناینکه از راه استعاره و مجاز در محاوره و مکاتبه معمولی هم که ربطی به تئاتر ندارد بگویند در فلان قضیه فلان کس «رل مهم را بازی می کند». این استعاره نسبتی با زندگانی ما ایرانیان ندارد. ما تعزیه خوانی داشتیم و فلان کس «شیه» علی اکبر میشد و فلان کس «شیه» زینب، یامی گفتند فلان کس «زینب خوانی» یا «علی اکبر خوانی» یا «امام خوانی» می کند. هنوز هم تئاتر بسبک فرنگی چنان جزء زندگانی ما نشده است که اقتباس اصطلاحات تئاتر در زندگانی خارج از تئاتر مجوزی داشته باشد. اینک فلان کس میخواهد بسماجت و پرروئی لفظ «نقش» را بمعنی رل رایج کند و بعدهم بگوید که فلان دولت در منازعه

بین زنگبار و زولو « نقش میانجی و صلح دهنده را بازی کرد » جز قباح و حماقت چیزی نیست^۱. هر وقت نمایش و تئاتر بقدری جزء ضروریات زندگانی ایرانیان شد که خواستند اصطلاحات آن را بتوسعه و مجاز و استعاره در معانی خارج از حوزه تئاتر نیز بکار ببرند افراد هنرمند و صاحب ذوق و با سواد و خوش سلیقه ملت ایران برای این اصطلاحات هم کلمات شیرین و خوشایند و صحیح و بجا خواهند ساخت. امروزه عیب کار ما اینست که از آن مردان هنرمند و با ذوق و خوش سلیقه کم داریم، و هر کسی که « جخت » ملکه خواندن و نوشتن را حاصل کرده است خود را سعدی دیگر و حافظ دیگری می پندارد، و چون فکر تازه ای ندارد با الفاظ بی مغز جعلی متوسل میشود که مگر آنها آن جناب را نابغه دوران قلمداد کنند. چون فلان انگلیسی نوشته است که: *to soar into the stratosphere of human intellect* مرد دعوی دار هم میخواهد بفارسی چنین مطلبی بنویسد. من عرض می کنم که چنین جمله ای در همان زبان انگلیسی هم مفهوم و معنای درستی ندارد، زیرا که استراتوسفر آنجاست که دیگر هوا وجود ندارد، و نسبت بعقل و فهم بشری آنجا میشود که هیچ عقل و شعوری وجود ندارد، در صورتی که مقصود نویسنده اصلی اینست که « در درجات عالیة شعور بشر سیر کنیم و هیچ مانع و حایلی در سر راه فکر ما نباشد ». بهر حال کلمه استراتوسفر در زبان فارسی و در میان ایرانیان هنوز آن قدرها متعارف نشده است که ما بخواهیم در معانی مجازی هم آن را بکار ببریم. تشبیه و استعاره در هر زبانی از مفهومها و مصداقهای گرفته میشود که معروف اهل آن زبان باشد، مثل آنکه بگوئیم مانند شیر میگردید، یا رستمی بود که از هفت خان می گذشت، یا که رحمت ببند و پا در رکاب عزیمت بنه، اگر مرد فرنگی در توصیف اموری که بما متعلق است فلان شخص یا فلان کتاب یا فلان قصه ما را برای تقریب بذهن خوانندگان خود بیکدی از اشخاص یا کتب یا قصص معروف قوم و مملکت خود تشبیه می کند و نظیره ای که

(۱) نقش خوب یا بد آوردن در فارسی اصطلاح قمار بازی است، و هر چند نمایش

هم بازی است غیر از آن بازی است.

اهل زبان او آن را می شناسند برایش ذکر می کند سبب وجهتی ندارد که ما هم برای رجال و کتب و داستانهای خود نظیره ای از میان اشخاص یا کتابها یا حکایات فرنگیان که در میان اهل زبان ما معروف نیستند بیازریم و فی المثل رستم را به هر کول و کتاب المنقذ من الضلال را به اعترافات ژان ژاک روسو و قصه لیلی و مجنون را بقصه رومئو و جولیت تشبیه کنیم . راه صحیح درست ضد اینست، یعنی برای آنکه خواننده ایرانی بآنچه تعلق بفرنگیان دارد و در نزد ما معروف نیست بهتر آشنا شود هر شخص یا کتاب یا داستان اروپائی را بنظیری که در میان رجال و قصص و کتابهای ما دارد تعریف کنیم .

ناشر دانشمند مجله سخن آقای دکتر خانلری درذیلی که بر مقاله بنده نوشته اند می گویند کلماتی از قبیل توده ملت و تفسیر اخبار هیچ عیبی ندارد . چه عیب از این بالاتر که هر دو ترجمه جاهلانه ای از الفاظ فرنگی است و با مفهوم حقیقی دو لفظ فارسی توده و تفسیر متناسب نیست لازم نیست که هر لفظ فارسی که معادل معنای حقیقی فلان لغت فرانسوی باشد معنی مجازی همان کلمه فرانسوی را نیز در زبان فارسی بدهد .

توده در بعضی موارد ممکنست با لفظ *masse* بمعنی جرم مطابق بیاید ، اما اگر فرانسوی *masse* را در مورد عامه خلق بکار برد حماقتست که مترجم ما هم لفظ توده را بجای عامه خلق بگذارد ، چنانکه اگر یک مترجم انگلیسی « یک خرمن گل » را به *A harvest of flower* ترجمه کند یا یک مترجم فرانسوی « کلاه برداری » را به *enlever le chapeau* ترجمه کند عمل ایشان را جز جهل و حماقت چیزی نمیتوان دانست . و اما تفسیر، در فارسی مطلقا در مورد قرآن استعمال میشده است ، و ما اگر هم خودمان اهل دین نباشیم با احترام عقیده عمومی ایرانیان مسلمان نباید لغتی را که مخصوص کتاب دینی مسلمین است در مورد دیگری استعمال کنیم . یک وقت در ایام این جنگ اخیر وزارت اطلاعات انگلستان رشته ای از شش تصویر رنگی انتشار داد که در آنها داستان ضحاک و ابلیس و کاوه آهنگر و فریدون و برادرانش را نشان داده بود، اما نقاش بجای اشخاص اصلی این داستان صورت هیتلر و گوبلز و یک آدم عادی و چرچیل و روزولت و استالین را نقش کرده بود . در آخر داستان همینکه ضحاک را در دماوند محبوس میسازند نقاش آن مجلس را چنان ساخته بود که هیتلر را بچهار میخ میکشند ،

یعنی چهار دست و پای او را با میخ بدیوار می‌کوبند. انگلیسهای عیسوی که در دستگاه سفارت طهران کار می‌کردند مشغله‌ای بپا کردند که چرا باید آن نقاش که او هم عیسوی بود بدار کردن هیتلر را شبیه بصورت بردار کردن حضرت عیسی رسم کرده باشد. اما اداره اطلاعات انگلستان در طهران که تحت نظر همان انگلیسهای عیسوی اداره میشد هر هفته در طهران ورقه‌ای منتشر می‌ساخت بعنوان «تفسیر خیرهای جهان» و هیچ ملاحظه‌ای این را نمی‌کرد که انتخاب لفظ تفسیر برای این اوراق خبر ممکنست در حکم توهین بمقدسات یک ملت «دوستدار» تلقی شود. درستست که لفظ تفسیر در عربی و فارسی اختصاص بشرحی که بر قرآن نویسند ندارد، چنانکه ابن حجر در ترجمه حال ابوالعلاء المعری آورده است که «وله فی التوحید و اثبات النبوة و ما یخص علی الزهد شعر کثیر، و المشکل منه علی زعمه له تفسیر» و صاحب ترجمان البلاغه گوید «پارسی ترصیع گوهر برشته کردن بود، و تفسیر وی بدین جایگه آنست که...» و گوید «شاعر مصرعی و یا بیتی گوید و اندران گفته قسمی چند بیارد دهادم بی تفسیر، و باز آن اقسام مبهم را بمصرعی دیگر شرح کند مرموز»^۱ - ولیکن امروزه در زبان فارسی لفظ تفسیر معمولاً برای قرآن بکار می‌رود. وانگهی هر لفظی علاوه بر معنی و مفهومی که دارد ملازماتی نیز دارد که در موقع مقابل کردن آن با یک لفظ خارجی باید آن ملازمات را در نظر گرفت و فی المثل تفسیر باید شرح لفظ یا جمله‌ای باشد، باین معنی که متن را نقل کرد و ترکیب صرف و نحوی آن را بیان کرد و معنی الفاظ مشکل آن را گفت و اگر اشارات تاریخی یا علمی در آن باشد توضیح داد و سپس معنای کلیه جمله یا شعر را آورد^۱. من از مفهوم دینی لفظ تفسیر چشم می‌پوشم، و قبول می‌کنم که آن را میتوان در موردی غیر از مورد آیات قرآنی هم بکار برد، ولی باید شباهتی بین این دو مورد موجود باشد. من قریب بتمام شماره‌های آن ورقه‌ای را که اداره اطلاعات انگلستان بفارسی منتشر می‌کرد دیده‌ام و هرگز بیک مقاله بر نخورده‌ام که مصداق لفظ تفسیر

(۱) شمر معروف حافظ نیز ازین مقوله است. (۲) دزمورد حدیث و دعا و شعر و کتابهای علمی و فلسفی همیشه لفظ شرح را استعمال می‌کنیم، مثلاً: شرح صحیفه سجاده، شرح انموذج، شرح مثنوی، شرح کلیات قانون، شرح اشارات، شرح کشف، و قس علی هذا

باشد ، و تاکنون مقاله ای در مجلات و جراید نخوانده ، و گفتاری از رادیو نشنیده ام که عنوان « مفسر اخبار » یا « مفسر سیاسی ، مفسر اقتصادی ، مفسر مالی » و غیره بر نویسنده یا گوینده آنها صادق بیاید . حقیقت مطلب اینست که در این مورد هم مترجمین ما و مترجمین ارمنی و یهودی اداره اطلاعات انگلستان در معنای لغت Commentary بخطا رفته اند Comment در انگلیسی بمعنی نظر و حرف و انتقاد و تبصره و تذکار است که در باره مطلبی از جانب شخصی مسموع میشود و آنچه بانگلیسی بعنوان News Commentary شناخته میشود اظهار نظر در باره اخبار و بحث در اخبار و نظری به اخبار باید ترجمه شود و این مفهوم با مفهوم Commentary on the Bible تفاوت دارد و آنرا تفسیر اخبار ترجمه کردن نشان جهالتست .

در جراید ایران و در محاورات مردمی که زبان خود را از جراید اخذ می کنند غالباً بلفظ « سطح زندگی » بر میخورم ، و می بینم که گوینده ها و نویسنده ها عموماً دو مفهوم مختلف را با هم خلط کرده اند و از هر دو بهمین اصطلاح غلط تعبیر می کنند که ترجمه يك تعبیر فرانسوی است ولی در فرانسه آن تعبیر فقط بر یکی از آن دو مفهوم اطلاق میشود . يك وقت شما می خواهید بگوئید زندگانی مردم ایران نباید پستی باشد که جز نان بخور و نمیر و آب گندیده و زاغه حیوانات چیزی از ما کول و مشروب و مسکن نشناسند و از لوازمی که در انگلستان برای کلیه مردمان فراهم است و در ایران فقط عده معدودی ارباب ثروت گردن کلفت متعدی از آن بهره ورنند نباید محروم باشند و معنویات زندگی را نباید نشناسند . بعبارت دیگر باید « افق فکر » و « افق زندگی » مردم را بالا برد تا بکتاب و موسیقی و تئاتر و نقاشی هم علاقه داشته باشند و آن امور را جزء ضروریات زندگانی خود بشمارند تا چه رسد با امنیت و آب پاک و نظافت و تعلیم و تربیت و حفظ صحت و آداب معاشرت و عدالت و رادیو و تفریح و هواخوری و صد چیز دیگر . این افق زندگی را بزبان انگلیسی Standard of living می گویند . وقت دیگر میخواهید بگوئید که مخارج زندگی يك آدم و يك خانواده در ایران پیش از این جنگ عالمگیر اخیر نك مخارج زندگی يك آدم و يك خانواده در انگلستان بود ، و حالا با آنکه در انگلیس مخارج زندگی فقط صدی پانزده تا صدی

بیست ترقی کرده است که بجای يك تومان سابق حالا فقط دوازده قران خرج می کنند در ایران صدی نهصد و صدی هزار ترقی کرده است که ما حالا بجای يك تومان سابق باید ده تومان خرج کنیم ، این را بانگلیسی Cost of living می گویند یعنی «مخارج زندگی» (یا باصطلاح شما هزینه زندگی!) یا «پایه معاش» - مثلاً میتوان گفت که مقصود و مرام ما باید این باشد که افق زندگی مردم را بالا ببریم و پایه معاش یا مخارج زندگی شان را پائین بیاوریم . خلط کردن این دو معنی و هر دو را بلفظ سطح زندگی بیان کردن از جهل است . کلمه Column چند معنی دارد ، از آن جمله ستون و قطار و ردیف و زرکن ، مترجمی که در تمام معانی آن لفظ ستون را بکار برده فی المثل بگوید «ستونهای زرهپوش انگلیسی در برمه مرکزی پروازهای مفصل در ناحیه میان مندله و میتسکی لا بعمل آورده اند» نه فارسی میدانند و نه انگلیسی . برای مفهوم صمغ و چسب و سقز و قدرون و کتیرا و لثه دندان همگی در زبان انگلیسی عموماً لفظ Gum بکار میرود و مترجم زبان دان باید متوجه باشد که در هر عبارت کدام يك از آن معانی اراده شده است و لفظ مناسب موقع را بکار ببرد

این چند مثالی که در ضمن این مقاله و مقاله سابق آورده شده است از باب نمونه است تا معلوم شود که مترجمین ما در فارسی نویسی مرتکب چه خطاها و اشتباهها و بی دقتیها میشوند و تا چه حد باید مراقب الفاظ باشند تا بتوانند مقصود خود را چنانکه باید و شاید بخواننده بفهمانند . هوشکافی و دقتی که بنده در باب استعمال کردن لغات بمعنای صحیحشان توصیه می کنم نباید بر «محافظة کاری» حمل شود و بدین سبب بر بنده تهمت نباید بست که میخواهم زبان عصر خاقان مغفور را زنده کنم . نه این نوع مباحثه ها در کتابهای ادبی فارسی که بدست ما رسیده است سابقه ای دارد ، و نه اینکه کلیه کلماتی که در این مقاله بنده آمده است بآن معانی و مفاهیمی است که سعدی و حافظ و شیخ بهائی و قائم مقام فراهانی و اعتضاد السلطنه آنها را استعمال می کرده اند . در زبان امروزی فارسی شاید سه چهار هزار کلمه موجود باشد که هرگز بگوش نویسندگان و شعرای قدیم نخورده بوده است و یا آنکه در زمان آنها معنای امروزی را نداشته است ، و بنده که اهل این عصرم و زبان فارسی را از پدر و مادر و استاد و رفیق و

همصحبت خود ، و از مردمان و روزنامه‌ها و مجلات و کتابهای امروزی ، و از کتب فارسی که در این هزار ساله تألیف شده است فرا گرفته ام محالست بتوانم تمامی مطالب و مقاصد خود را بزبان عصر خاقان مغفور بیان کنم . کسی که بخواهد الفاظ خود را مقید بقید زمانی یا قید فارسی الاصل بودن و سایر این قبیل سختگیرها بکند و دامنه وسیع لغات فارسی را برای خود تنگ کند ناچار میشود که بعضی از مطالب و منویات خود را بیان نکند و عبارت خشک و بیجان و سمجی مثل مقالات و مقولات مرحوم کسروی در ورجاوند بنیاد و بهائیکری و داوری و امثال آنها بهم بیافد که اگر بر مل و اصطراب از آنها بتوان معنائی استخراج کرد تازه چندان چنگی بدل نمیزند و چیزی نیست که هفده بار بیش از او نکرده باشند .

از یادداشت‌های علامه دهخدا

ترجمه قطعه عربی

فعلا فراموش کرده ام ، گویا تعالی در یتیمه از امثال فارسی که بهر بی ترجمه شده است میگوید : ابوالحسن احمد ابن مؤمل کاتب ابی الحسن فائق الخاصه قطعه از رودکی را بهر بی ترجمه کرده است ، و آن اینست :

تصور الدنيا بعین الحجی لا بالثی انت بها تنظر

الدهر بحر فاتخذ زورقاً من عمل الخیر به تعبر

لکن از سوء حظ قطعه رودکی را نیاورده است و من آن را بصورت

ذیل بار دیگر بفارسی ترجمه کردم :

بچشم نپان نی بچشم عیان اگر در جهان جهان بنگری

بدانی که دریاست ، و ز فعل نیک سماری کنی تا بدو بگنری